



ارزیابی انتقادی کتاب شیرین، ملکه مسیحی، اسطوره عشق

جمشید قهرمانی

استادیار، بخش تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

نویسنده مسئول: jqahremani@yahoo.com

چکیده	اطلاعات مقاله
شیرین یکی از مهم‌ترین زنان شناخته‌شده دوره ساسانی است که سنت‌های مختلف تاریخ‌نگاری به او توجه کردند و بعدها به شخصیت اصلی یکی از مشهورترین داستان‌های عاشقانه ادبیات فارسی تبدیل شد. باوم در کتاب «شیرین، ملکه مسیحی، اسطوره عشق» به دنبال ریشه‌یابی شخصیت تاریخی شیرین و پیوند میان جایگاه تاریخی و ادبی او است. بنابراین نویسنده به موضوعی میان‌رشته‌ای توجه کرده که در حوزه‌های تاریخ، ادبیات فارسی و مطالعات زنان اهمیت دارد و از این نظر، اثری شایسته نقد و بررسی است. هدف این مقاله، ارزیابی انتقادی روش‌شناسی، ساختار و محتوای کتاب و سنجش ادعای آن بر اساس منابع کهن و پژوهش‌های جدید است. یافته‌های این بررسی نشان می‌دهند که با وجود تلاش نویسنده برای پیوند دادن تاریخ و ادبیات و بهره‌گیری از منابع متنوع، اثر کاستی‌های بسیاری دارد؛ از جمله ضعف در ارجاع‌دهی، بی‌توجهی به پیشینه پژوهش، ناهماهنگی ساختاری و خطا در نقل و تفسیر منابع تاریخی. همچنین برخی تحلیل‌های ارائه‌شده به‌ویژه در مباحث مربوط به تاریخ ایران، دین زرتشتی، تاریخ مسیحیت و ادبیات فارسی، مستندات تاریخی کافی ندارند. بر این اساس، کتاب حاضر در بررسی شخصیت تاریخی شیرین و چگونگی تحول او در ادبیات فارسی انسجام و دقت کافی ندارد و نمی‌تواند به طور کامل پاسخ‌گوی اهدافی باشد که ترسیم کرده است.	تاریخ‌ها: دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹
	واژگان کلیدی: شیرین خسرو پرویز ویلهم باوم مسیحیت

استناد: قهرمانی، جمشید (۱۴۰۴). ارزیابی انتقادی کتاب شیرین، ملکه مسیحی، اسطوره عشق. پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۲۹(۵۷)، ۳۰۸-۲۸۵.

<https://doi.org/10.30487/rwab.2026.2091383.1692>

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۶) نویسندگان مقاله، نشریه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم انسانی (سمت).



A Critical Evaluation of Shirin, Christian Queen, Myth of Love

Jamshid Ghahremani 

Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran. Corresponding author: jqahremani@yahoo.com

Article Info

History

Received: Oct. 14, 2025

Accepted: Feb. 08, 2026

Keywords

Wilhelm Baum
Shirin
Khosrow II
Sasanian history
book review

Abstract

Shirin is one of the best-known women of the Sasanian period who was mentioned in different historiographical traditions and later became the central figure of one of the best-known love stories in Persian literature. In *Shirin: Christian Queen, Myth of Love*, Wilhelm Baum seeks to trace the historical origins of Shirin and examine the connection between her historical position and her representation in Persian literature. The book addresses an interdisciplinary subject relevant to Iranian history, Persian literature, and women's studies and is therefore worthy of critical examination. This article evaluates the methodology, structure, and content of the book and examines its claims in light of primary sources and recent scholarship. The results show that, although Baum attempts to bring historical and literary materials together and draws on a wide range of sources, the book has several shortcomings, including weaknesses in referencing, limited attention to previous scholarship, structural inconsistencies, and, in some cases, inaccuracies in the citation and interpretation of historical sources. Some of the analyses, particularly those concerning Iranian history, Zoroastrianism, the history of Christianity, and Persian literature, also lack sufficient documentary support or do not correspond with the findings of established scholarship in these fields. Overall, the book does not provide a sufficiently coherent and accurate account of the historical Shirin and the development of her representation in Persian literature and does not fully achieve the objectives it sets out to pursue.

Citation: Ghahremani, J. (2026). A Critical Evaluation of Shirin, Christian Queen, Myth of Love. *University Textbooks Research and Writing*, 29(57), 285-308.
<https://doi.org/10.30487/rwab.2026.2091383.1692>

© 2026 Authors, University Textbooks Research and Writing.

Publisher: Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).

مقدمه

شیرین، همسر مسیحی خسرو پرویز، یکی از شخصیت‌های مهم عهد باستان متأخر است. در این دوره مسیحیان ایران به اوج قدرت خویش رسیدند و در مسئله تاریخ نگاری نیز چندین سنت مختلف را توسعه دادند و آثار مهمی را تولید کردند (ر.ک. Wood, 2013: 181-184). همچنین به تدریج خود ساسانیان نیز به مسئله تاریخ نگاری توجه نشان دادند و آثاری در قلمرو ساسانی نوشته شدند. این امر موجب شد که شیرین، به تدریج تحت تأثیر داستان‌های شفاهی و مکتوب در ادبیات فارسی چهره‌ای افسانه‌ای یافت و به یکی از شخصیت‌های اصلی منظومه‌های عاشقانه تبدیل شد. چنانکه به باور کریستن سن: «از زمان قدیم افسانه‌هایی درباره معاشقه خسرو با شیرین نوشته‌اند و ظاهراً قبل از سقوط دولت ساسانی هم، یک یا چند رمان عامیانه راجع به این مطلب وجود داشته‌است و پاره‌های آن رمان را در بعضی از متون عربی و فارسی خودای نامگ وارد کرده‌اند» (کریستن سن، ۱۳۸۵: ۳۴۰). برخی از روایات در ایران و سرزمین‌های همجوار بسیار رواج و محبوبیت یافتند و به گزارش‌های غالب درباره شخصیت شیرین تبدیل شدند. در این روایات، شخصی به نام فرهاد درگیر عشقی ناکام نسبت به شیرین شد و شیرین که در اصل از مسیحیان کلیسای شرق در ایران بود،^۱ اصالت ارمنی یافت (ر.ک. قاسمی پور، ۱۴۰۰: ۹۷-۱۲۲).

بیشتر پژوهش‌های موجود به زبان فارسی، منظومه‌های عاشقانه مرتبط با شیرین را از منظر ادبی بررسی کرده‌اند و جنبه‌های تاریخی شخصیت شیرین کمتر مورد پژوهش قرار گرفته‌است. از سوی دیگر، در پژوهش‌های غیرفارسی نیز مطالعاتی درباره شیرین و بازتاب شخصیت او در ادبیات فارسی انجام شده است،^۲ اما بخش عمده مطالعات غیرفارسی از منظر تاریخی و به‌ویژه در حوزه تاریخ مسیحیت صورت گرفته‌است. بنابراین، نقد و بررسی کتابی

۱. به عنوان مثال، رویدادنامه خوزستان از سده هفتم میلادی هنگامی که از او نام می‌برد، وی را شیرین آرامی معرفی می‌کند و همان منبع و منابع دیگری از کلیسای شرق، گریگوری پراتی اهل پرات د - میشان را که به مقام پاتریارخی کلیسای شرق رسید، همشهری او معرفی می‌کنند (رویدادنامه سریانی، ۱۳۹۵: ۶۰، ۶۹؛ Chronicle of Seert, 1919: IV, 522).

۲. برای نمونه، اخیراً دیک دیویس کتاب خسرو و شیرین نظامی را ترجمه و منتشر کرده است (Nezami, 2024).

با مخاطبان بین‌المللی دربارهٔ این موضوع که در آن شواهد تاریخی غیرایرانی با اطلاعات موجود در منابع ایرانی در کنار یکدیگر بررسی شده باشد، می‌تواند سودمند باشد.

ویلhelm باوم، مورخ اتریشی و نویسندهٔ کتاب شیرین، ملکهٔ مسیحی، اسطورهٔ عشق است که تحصیلات خود را در رشته‌های تاریخ، فلسفه و الهیات گذراند و در دانشگاه‌های کلاگنفورت و گراتس به تدریس تاریخ قرون وسطی پرداخت (BBKL, 2007). در سنت پژوهشی او، تاریخ قرون وسطی و تاریخ مسیحیت در شرق جایگاه مهمی دارد و او در کنار چندین اثر پژوهشی، مقالاتی نیز در این حوزه‌ها منتشر کرده‌است؛ از جمله آثار او می‌توان به پژوهش‌هایی دربارهٔ اسطورهٔ پادشاه کاهن یوحنا و تاریخ اتیوپی و غرب در قرون وسطی اشاره کرد (Baum, 1999; Baum, 2001). همچنین باوم با همکاری وینکلر، کتابی دربارهٔ تاریخ کلیسای شرق منتشر کرده‌است. (Baum and Winkler, 2003). این پیشینهٔ پژوهشی، به‌ویژه توجه او به تاریخ مسیحیت، با موضوع کتاب حاضر ارتباط دارد؛ بنابراین، پرداختن باوم به شخصیت شیرین و پیشینهٔ مسیحی او را می‌توان در امتداد توجه او به تاریخ مسیحیت در شرق بررسی کرد. باوم در این کتاب، با پیوند میان روایت‌های تاریخی مختلف و جنبه‌های ادبی، شخصیت شیرین را بررسی می‌کند. این اثر در سال ۱۴۰۱ از انگلیسی به فارسی ترجمه و تاکنون دو بار تجدید چاپ شده‌است (باوم، ۱۴۰۳). در پژوهش حاضر، برای بررسی دقیق‌تر، نسخهٔ انگلیسی کتاب مبنای نقد قرار گرفته‌است. این نسخه را در سال ۲۰۰۴ انتشارات دانشگاهی و تخصصی گورجیاس چاپ کرده‌است (Baum, 2004). کتاب در ۱۱۴ صفحه و چهار فصل تنظیم شده و هر فصل نیز دارای چندین زیرعنوان است.

برخی از پژوهشگران در آثار خود، هنگام اشاره به شخصیت شیرین، به این کتاب استناد کرده‌اند (ر.ک Payne, 2015: 230). همچنین، نقدی کوتاه بر این اثر منتشر شده‌است که ضمن اشاره به برخی کاستی‌های کتاب، از جمله اغراق در بیان بعضی دیدگاه‌ها از سوی باوم، در مجموع ارزیابی مثبتی از اثر ارائه می‌کند (Livanos, 2005: 125-127). با این حال، در مقالهٔ حاضر جنبه‌هایی از کتاب که کمتر به آن توجه شده است، بررسی می‌شود. همچنین توجه به این نکته مهم است که نویسندهٔ کتاب در خلال بررسی موضوع اصلی، ادعاهای بحث‌برانگیزی را نیز دربارهٔ تاریخ ایران، تاریخ مسیحیت و دین زرتشتی مطرح کرده‌است که به نظر می‌رسد نیازمند بازنگری هستند. بر این اساس، دو پرسش اصلی زیر در پژوهش حاضر مطرح می‌شود:

۱. کتاب شیرین، ملکه مسیحی، اسطوره عشق از نظر ساختاری، روش شناختی و محتوایی چگونه ارزیابی می شود؟
۲. باوم تا چه اندازه توانسته است، ریشه های تاریخی شخصیت شیرین و چگونگی تحول تصویر او به شخصیت یک داستان عاشقانه مشهور را با بهره گیری از منابع و شواهد موجود بازسازی و تبیین کند؟

روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه ای انجام شده است. کتاب شیرین، ملکه مسیحی، اسطوره عشق در سه سطح روش شناختی، ساختاری و محتوایی ارزیابی شده است. همچنین، نگارنده برای ارزیابی مطالب کتاب، از منابع اولیه و پژوهش های معتبر مرتبط با تاریخ ساسانی و تاریخ مسیحیت استفاده کرده است. بدین ترتیب، نقد حاضر به ارزیابی کلی محتوای کتاب محدود نمی شود بلکه اعتبار ارجاعات، نحوه تفسیر شواهد و میزان انطباق روایت با منابع و پژوهش های موجود را نیز بررسی می کند.

نقد روش شناختی

میزان توجه به پژوهش های پیشین

نویسنده در مقدمه کتاب به درستی توضیح می دهد که شخصیت تاریخی شیرین در دوران اسلامی تغییر می کند و به یک شخصیت عاشقانه تبدیل می شود. علاوه بر این، او بیان می کند که داستان شیرین نه تنها وارد ادب فارسی شد بلکه به ادبیات ترکی، ارمنی و حتی کشورهای دیگر مانند هند، ازبکستان و گرجستان راه پیدا کرد (Baum, 2004: 1-2). بعد از این توضیحات، نویسنده مدعی می شود که پیش از این کتاب، هیچ تلاشی برای درک پیشینه تاریخی این افسانه صورت نگرفته است (Ibid: 2). اما اشکالاتی بر این ادعا وارد است از جمله این که در برخی از کتاب هایی که از مدت ها پیش از انتشار این اثر درباره تاریخ ساسانیان یا تاریخ کلیسا نوشته شده اند به شیرین و گزارش های تاریخی مرتبط با او اشاره شده است (ر. ک کریستن سن، ۱۳۸۵: ۳۴۰-۳۴۱، Frend, 283-385, 1879: 358, Nöldeke, 1972: 336, 338). همچنین هوتو مقاله ای را در سال ۱۹۹۸ م. به زبان آلمانی نوشته است که

مستقیماً به بررسی پیشینه تاریخی شیرین می‌پردازد (Hutter, 1998: 373-386) اما در این کتاب هیچ اشاره‌ای به آن نشده است.

به عنوان نمونه صحبت‌های زیادی درباره کلیسای شرق مطرح شده بدون آنکه حتی به یکی از کارهای سباستین بروک^۱، یکی از پژوهشگران مهم و پرکار این حوزه ارجاع داده شود و او تنها یکی از پژوهشگران مطرحی است که نامی از آن‌ها در این کتاب نمی‌توان یافت. بنابراین نویسنده یکی از جنبه‌های مهم روش تحقیق در تاریخ یعنی ارجاع به منابع اصلی را رعایت نکرده است.

شیوه ارجاع‌دهی

پژوهشگر در هر اثر علمی، برای پرهیز از سرقت ادبی و بالا بردن کیفیت پژوهش، باید استانداردهای ارجاع‌دهی را رعایت کند تا آن اثر با کیفیتی باشد. یکی از ایرادات کتاب این است که اصول اساسی ارجاع‌دهی در آن رعایت نشده است. نویسنده در بسیاری از موارد به منابع کهن و پژوهش‌های جدید ارجاعی نداده است و مطالب را بدون ارجاع رها کرده است. مثلاً، اولین ارجاع را در صفحه ۹ کتاب آورده است در حالی که مطالب زیادی قبل از آن بدون ارجاع آمده‌اند؛ همچنین داستان خسرو و شیرین نظامی را که مهمترین گزارش و بحث فصل سوم است در سه صفحه خلاصه کرده است. بدون آنکه ارجاعی به این اثر بدهد (Baum, 2004: 71-74). نویسنده در سراسر کتاب مباحث تاریخی، ادبی و دینی زیادی را مطرح کرده بدون آنکه به پژوهش‌های مهمی که درباره این موضوعات وجود دارد یا به اصل منابع، ارجاع بدهد. این امر موجب مطرح شدن ادعاهای بحث‌برانگیزی در کتاب شده است که یا منابع کهن از آن حمایت نمی‌کنند و یا برخلاف نظر پژوهشگران هستند.

نقد ساختاری

عناوین و ساختار هر کتاب علمی، تأثیر بسیار مهمی در کیفیت آن دارد و معمولاً یکی از نخستین اقدامات یک خواننده متخصص در هنگام بررسی کتاب علمی، توجه به فهرست

1. Sebastian Brock.

آن است. چهار عنوانی که نویسنده برای فصل‌های خود انتخاب کرده است، مناسب به نظر می‌رسند و این پیام را به خواننده منتقل می‌کنند که نویسنده قصد دارد سیر مشخصی را که با ارائه پیشینه‌ای از تاریخ ایران شروع می‌شود، ارائه دهد و پس از ارائه مباحث تاریخی و ادبی مرتبط، به موضوع رسیدن شیرین به ادبیات اروپای دوران مدرن برسد. با این حال به نظر می‌رسد که نویسنده با به کار بردن برخی زیرعنوان‌های نامناسب، نتوانست این هدف را به درستی انجام دهد.

عنوان فصل اول «ایران در عهد باستان متأخر» است و صفحه ۳ تا ۱۸ کتاب را در بر می‌گیرد. ظاهراً نویسنده در این فصل قصد دارد با ارائه یک پیش‌زمینه تاریخی، ذهن خواننده را برای مباحث تخصصی درباره شیرین در فصول بعد آماده کند اما میان این عنوان با زیرعنوان‌های فصل ارتباط منسجم و معناداری وجود ندارد. زیرعنوان‌ها عبارتند از:

۱. تحول بن‌مایه شیرین در طول قرن‌ها.
۲. نقطه عطف کنستانتینی و شکل‌گیری کلیسای امپراتوری.
۳. تفاوت‌های میان کلیسای امپراتوری و کلیسای شرق.
۴. کلیسای رسولی شرق و دیگر ادیان در شاهنشاهی ایران.
۵. دین زرتشتی و مانویت در ایران.

سه زیرعنوان نخست، ارتباط مستقیمی با عنوان فصل ندارند و دو زیرعنوان شماره ۴ و ۵ نیز نه تنها در جای مناسب قرار نگرفته‌اند بلکه قسمت «دیگر ادیان در شاهنشاهی ایران» در زیرعنوان چهارم دربردارنده زیرعنوان پنجم نیز است. مولف می‌توانست به جای استفاده از این زیرعنوان‌ها، زیرعنوان‌هایی مرتبط با تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ساسانیان در عهد باستان متأخر، ارائه دهد و همچنین در پایان، خلاصه‌ای از تاریخ و منابع کلیسای شرق در آن دوره را بیاورد. بدین ترتیب ذهن خواننده را برای مباحث تخصصی‌تر فصل دوم که درباره پیشینه تاریخی شیرین است، مهیا می‌کرد.

فصل دوم با عنوان «خسرو و شیرین: زوج سلطنتی ایرانی» است و صفحات ۱۹ تا ۶۲ کتاب را تشکیل می‌دهد. نویسنده در این فصل، که طولانی‌ترین فصل کتاب است، قصد دارد شخصیت تاریخی شیرین را واکاوی کند. انتظار می‌رود که از نظر ساختاری، زیرعنوان‌های این فصل بر شیرین متمرکز باشند اما شخصیت شیرین در مرکز مباحث قرار ندارد. در این فصل، زیرعنوان‌هایی چون قیام بهرام چوبین، اتحاد خسرو با امپراتور روم و هراکلیوس و افسانه صلیب راستین، در کنار چند زیرعنوان مرتبط با شیرین قرار گرفته‌اند اما

تعداد صفحاتی که به مطالب غیرمرتبط پرداخته‌اند در مقایسه با تعداد سایر صفحات زیاد است. مناسب‌تر آن بود که نویسنده به جای آنکه چندین زیرعنوان را به رویدادهای تاریخی این دوره اختصاص دهد و به طور مفصل به آنها پردازد، در ابتدا خلاصه‌ای از این رویدادها را در یک زیرعنوان ارائه می‌داد سپس در بخش‌های دیگر، شخصیت شیرین را به طور تخصصی بررسی می‌کرد تا این فصل ساختار آن انسجام بهتری بیابد.

فصل سوم که شامل صفحات ۶۳ تا ۸۴ کتاب است به شخصیت افسانه‌ای شیرین در ادبیات و هنر می‌پردازد. زیرعنوان‌ها به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که از نظر ساختاری، شیرین در محور بحث قرار می‌گیرد و نقد قبلی برطرف می‌شود. اما با توجه به تعداد کم صفحات فصل، حجم مطالب استفاده‌شده از ادبیات فارسی متناسب با گستردگی این سنت به نظر نمی‌رسد. به نظر بهتر بود که نویسنده با توجه به آوردن واژه «هنر» در عنوان فصل، حداقل یکی از زیرعنوان‌های فصل را به موضوع هنر اختصاص می‌داد درحالی‌که همه زیرعنوان‌ها مرتبط با ادبیات هستند و مطالب مربوط به هنر به صورت پراکنده در برخی بخش‌ها آمده‌است.

عنوان فصل چهارم «کشف دوباره شیرین» است که از صفحه ۸۵ تا ۹۱ کتاب را دربرمی‌گیرد. دارای دو زیرعنوان «یوزف فون هامر-پورگشتال» و «یوهان ولفگانگ فون گوته» است. نویسنده بر نقش محوری دو چهره مهم در توجه به شیرین تمرکز دارد. آوردن چنین فصلی در این کتاب خلاقانه و مفید به نظر می‌رسد اما نقدی که به زیرعنوان‌های این فصل می‌توان وارد کرد، تمرکز صرف بر آلمان است درحالی‌که عنوان فصل محدود به آلمان نیست.^۱ نقد مهم دیگر این است که پس از پایان فصل چهارم، انتظار می‌رفت که نویسنده بخشی تحت عنوان نتیجه‌گیری به کتاب اضافه کند و جمع‌بندی خود را از مباحث بنویسد اما چنین بخشی، نیامده‌است که یکی از نقاط ضعف دیگر در ساختار کتاب محسوب می‌شود.

نقد محتوایی کتاب

خطا در نقل گزارش‌های منابع کهن

یکی از نکات قوت کتاب این است که نویسنده در بخش‌هایی از آن، به ویژه در فصل دوم که به بررسی شخصیت تاریخی شیرین می‌پردازد، به منابع تاریخی گوناگونی از سنت‌های

۱. برای دیدن تاریخچه توجه اروپاییان به آثار نظامی بنگرید به Azar and Najafi, 2015: 260-272.

تاریخننگاری مختلف اشاره کرده است. نویسنده در استفاده از گزارش‌های منابع غیرایرانی بهتر عمل کرده است. اما، در مواردی گزارش‌های این منابع را دقیق نیاورده است که می‌تواند تأثیر مهمی در تحلیل‌ها و نتایج داشته باشد. از جمله در روایت برکناری هرمزد چهارم و به قدرت رسیدن خسرو پرویز نوعی جابه‌جایی تاریخی دیده می‌شود بدین صورت که نویسنده بدون آوردن شواهد مشخصی، بیان می‌کند که پس از زندانی شدن هرمزد به دست عده‌ای از بزرگان، خسرو به آذربایجان گریخت و بندوی به دنبال او رفت و وی را بازگرداند (Baum 2004: 21). اما، برآیند گزارش‌های منابع تاریخی، ترتیب وقایع را به این صورت آورده‌اند که بهرام چوبین در جریان شورش خود به نام خسرو سکه زد یا شایعاتی را پراکنده کرد تا هرمزد را نسبت به پسرش مشکوک کند؛ خسرو نیز در پی شرایط سیاسی جدید به آذربایجان رفت. پس از آنکه جمعی از بزرگان به رهبری دو دایی خسرو، هرمزد را از تخت به زیر کشیدند، خسرو از آذربایجان به تیسفون آمد و به عنوان شاه جدید تاجگذاری کرد (ر. ک. فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر هفتم، ۵۷۳-۶۱۱؛ طبری، ۱۹۶۷: ۱۷۴-۱۷۶).

یکی از نقدهای مهم دیگر، نحوه استناد به شاهنامه است. نویسنده در بخشی مدعی است که بر اساس شاهنامه، خسرو پیش از فرار به روم با شیرین ازدواج کرد: «از شاهنامه فردوسی که بر اساس خداینامه شاهان ایرانی یا ترجمه آن نوشته شده است، می‌دانیم که خسرو قبل از فرار به امپراتوری بیزانس با شیرین مسیحی ازدواج کرده بود» (Baum, 2004: 25). اما، در روایت شاهنامه، ازدواج خسرو با شیرین پس از شکست دادن بهرام چوبین و بازگشت او به سلطنت رخ می‌دهد، نه پیش از آن (فردوسی، ۱۳۸۶: دفتر هشتم، ۲۵۹-۲۶۹). نویسنده در بخشی از فصل سوم کتاب همین روایت را آورده است که با ادعای نخست در تناقض است (Baum, 2004: 66).

نویسنده در جایی دیگر نامه‌نگاری میان خسرو پرویز و بهرام چوبین را به صورت دقیق نیاورده و موجب تحریف جزئیات یک واقعه مهم شده است: در روایت تئوفیلاکت سیموکاتا رد و بدل شدن نامه‌هایی میان خسرو و بهرام چوبین پیش از شکست خوردن خسرو از بهرام و پناهنده شدنش به امپراتوری بیزانس گزارش شده است که بر طبق آنها خسرو در نامه نخست با وعده مقام، از بهرام می‌خواهد که به شورش خود پایان دهد (Theophylact Simocatta, 1986: 112-113). سپس بهرام پاسخی توهین‌آمیز به خسرو می‌فرستد و پیشنهاد او را رد می‌کند (Ibid: 113)؛ خسرو

نیز در نامه دیگری در پاسخ به او از عزم راسخ خود برای حفظ حکومت می‌گوید (Ibid: 114). اما در روایت باوم، در ابتدا به مفاد نامه نخست خسرو به بهرام اشاره شده سپس بخشی از نامه دوم خسرو را بدون اشاره به ترتیب نامه‌ها نقل مستقیم کرده‌است. اما «بهرام مخالفت کرد و فروتنانه از شاه خواست تا تاج و تخت را تسلیم کند» (Baum, 2004: 22). بنابراین باوم ترتیب این نامه‌ها را به اشتباه نقل کرده‌است و این اشتباه، منجر به درک نادرست خواننده از روایت می‌شود. اشتباه دیگر آن است که او پاسخ بهرام را «فروتان» وصف کرده‌است در صورتی که نامه‌ای را که خطاب به شاه ساسانی حاوی چنین عباراتی است، نمی‌توان فروتنانه تصور کرد: «من چیزی را که مغز معیوب و ناچیز تو نوشته‌است دریافت کردم و آنچه را که از جانب مجموعه گستاخ تو ارسال شده‌است، نپذیرفتم» (Theophylact Simocatta, 1986: 113).

نمونه دیگر از نقدهایی که در نقل از منابع، بر کتاب وارد است خلط محاصره کنستانتینوپل [قسطنطنیه] در سال ۶۲۶م. با حضور سپاه ساسانی در خالکدون در ۶۱۵م. به فرماندهی شاهین است. نویسنده با ارجاع دادن به *رویدادنامه پاک* در این باره چنین نوشته است: «بر اساس *رویدادنامه پاک* که معاصر با رویدادها بود، محاصره کنستانتینوپل توسط شاهین در سال ۶۱۵م. رخ داد» (Baum, 2004: 49). او چند سطر بعد با تعجب می‌نویسد که منابع دیگر محاصره کنستانتینوپل را به دست شهربراز در سال ۶۲۶م. قرار داده‌اند (Ibid). با این حال، *رویدادنامه پاک* بر خلاف ادعای نویسنده چنین گزارشی ندارد و خود منبع اصلی برای سال ۶۲۶م. است: *رویدادنامه* در همان صفحه‌ای که نویسنده به آن ارجاع داده، اشاره دارد که در سال ۶۱۵م. شاهین به شهر خالکدون رسید بدون آنکه حاوی گزارشی از محاصره کنستانتینوپل باشد (Chronicon Paschale, 2007: 159). همچنین *رویدادنامه* در جای دیگر در هنگام گزارش رویدادهای سال ۶۲۶م. محاصره کنستانتینوپل را به دست آوارها می‌داند و اینکه شهربراز نیز که به بسفور رسیده بود، سفرایی را برای اتحاد با آوارها برای همکاری در فتح شهر نزد خاقان فرستاد: «وقتی که آنها [سفرای رومی] به حضور خاقان رسیدند، خاقان سه ایرانی را که لباسشان از ابریشم

۱. منابع دیگری نیز این را تأیید می‌کنند؛ برای اطلاعات بیشتر توضیحات مترجم انگلیسی *رویدادنامه* را ببینید: Ibid: 176

خالص بود و از طرف شهربراز فرستاده شده بودند، نزد ایشان آورد. و او ترتیبی داد که ایرانیان در حضور او بنشینند در حالیکه سفرای ما مجبور شدند بایستند. و او گفت: نگاه کنید، ایرانیان سفرایی را نزد فرستاده‌اند و حاضرند متحد من شوند و سه هزار نفر را در اختیارم بگذارند... (Ibid: 175).

مطالب و ادعاهای بحث‌برانگیز

علاوه بر نقل قول‌های اشتباه از منابع کهن، ایرادات علمی دیگری نیز در کتاب وجود دارد که در این بخش بر اساس موضوع به آنها می‌پردازیم. برخی از این اشتباهات حاصل طرح گزاره‌های تاریخی مناقشه‌برانگیز بدون توجه به نظرات پژوهشگران و برخی دیگر نتیجه خطای نویسنده هستند.

دین زرتشتی

یکی از مواردی که به نظر می‌رسد نویسنده در آن رویکرد علمی دقیقی نداشته‌است، تاریخ دین زرتشتی است. با توجه به عنوان کتاب، می‌توانست به این مسئله وارد نشود اما مواردی را ذکر می‌کند که از نظر علمی نقدهایی بر آنها وارد است. به عنوان نمونه، درباره‌ی زمان زندگی زرتشت چنین ادعایی را مطرح می‌کند: «در حالیکه زرتشتیان زمان تولد زرتشت را حدود ۱۵۰۰ ق.م. می‌دانند، پژوهشگران غربی آن زمان را قرن نهم و هشتم قبل از میلاد می‌دانند» (Baum, 2004: 13). باوم در اینجا برای این تقسیم‌بندی میان دیدگاه زرتشتیان و پژوهشگران غربی، شواهدی ارائه نمی‌دهد و مشخص نمی‌کند که منظور او از «زرتشتیان» کدام گروه یا مربوط به چه دوره‌ای است. با این حال، نه تنها سنت زرتشتی چنین زمانی را برای تولد زرتشت ارائه نمی‌دهد بلکه در پژوهش‌های مدرن نیز اختلاف نظر گسترده‌ای درباره تاریخ زندگی او وجود دارد و هیچ اجماع قطعی‌ای پذیرفته نشده‌است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۲۰-۲۲؛ Boyce, 1975: 190-191; Kingsley, 1990: 245-265; Gershevitch, 1995: 1-29; Gnoli, 1995: 313-319; Shapur-don, 2002: 7-45; Gnoli, 2004: 55-62; Malandra, 2009). بنابراین، باوم بدون ارائه شواهد کافی و با نادیده گرفتن اختلاف نظرهای پژوهشگران، تصویری ساده‌سازی شده و نادرست از دیدگاه‌های موجود ارائه کرده‌است.

او در ادامه بیان می‌کند: «او [زرتشت] گروهی از شاگردان را به دور خود گرد آورد و نبردی مسلحانه را بر ضد دشمنانش به راه انداخت» (Ibid). باوم در اینجا نیز برای ادعای خود درباره فعالیت نظامی زرتشت، شاهی ارائه نمی‌کند. با وجود این، شواهدی از اینکه زرتشت فعالیت نظامی انجام داده باشد، وجود ندارد و مطابق سنت دینی زرتشتی، او به دلیل عدم پذیرش آموزه‌هایش در زادگاه خود، آنجا را رها می‌کند و به دنبال ترویج دین خویش در مکانی دیگر می‌رود (ر.ک: Boyce, 1975: 186-187; Malandra, 2009). بنابراین، نسبت دادن فعالیت نظامی به زرتشت بدون ارائه شواهد، با روایت موجود در سنت زرتشتی و پژوهش‌های مربوط به زندگی او سازگار نیست.

نویسنده در ادامه چنین ادعایی مطرح می‌کند: «نبرد میان آن [دین زرتشتی] با دشمنانش و گسترش این دین از طریق زور بخشی از میراثی است که مسیحیت، اسلام و مارکسیسم از این دین ایرانی دریافت کردند. در همه این نظام‌ها، جنگ بر ضد دشمنان، یعنی کسانی که نخواسته‌اند «نجات یابند» یا «تغییر دین دهند»، نقشی مرکزی ایفا می‌کند» (Baum 2004: 14). باوم در اینجا نیز برای ادعای خود مبنی بر تأثیرپذیری مسیحیت، اسلام و مارکسیسم از دین زرتشتی و همچنین گسترش دین زرتشتی از طریق زور، شاهد یا ارجاعی ارائه نمی‌کند و برداشت شخصی خود را ارائه می‌دهد. نخست آنکه قرار دادن مارکسیسم در کنار ادیان بزرگ جهانی بدون تبیین نظری، خلط مفهومی است زیرا مارکسیسم یک نظریه اجتماعی-اقتصادی مدرن است و از حیث مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در چارچوب ادیان قرار نمی‌گیرد. افزون بر این، ادعای تأثیرگذاری مستقیم دین زرتشتی بر مسیحیت و اسلام بدون ارجاع به پژوهش‌های تطبیقی معتبر، گزاره‌ای غیردقیق و نیازمند استدلال تاریخی است.

همچنین این ادعا که دین زرتشتی از طریق زور گسترش یافت، صحیح به نظر نمی‌رسد چرا که شواهدی در تأیید آن وجود ندارد: پژوهشگران گسترش این دین را تدریجی و تحت تأثیر عواملی مانند ارتباطش با ادیان هندوایرانی پیشازرتشتی، سنت و روابط قبیله‌ای و منطقه‌ای و حمایت سیاسی دانسته‌اند (Boyce, 1975: 40-48, 186-189; Gnoli, 1993). بنابراین، باوم بدون ارائه شواهد تاریخی، مجموعه‌ای از ادعاهای متفاوت درباره دین زرتشتی، مسیحیت، اسلام و مارکسیسم را در یک چارچوب واحد قرار داده است که نادرست به نظر می‌رسد.

نویسنده در جای دیگر از اصطلاح «دین زرتشتی خالص» استفاده می‌کند (Ibid: 15) و «تراژدی بزرگ دین زرتشتی» را این می‌داند که «پس از مرگ بنیان‌گذار آن هیچ پیامبر دیگری ظهور نکرد» (Ibid). باوم در اینجا برای به کارگیری مفهوم «دین زرتشتی خالص» و نیز توصیف فقدان پیامبر پس از زرتشت به عنوان «تراژدی بزرگ» توضیح مفهومی یا شاهی از سنت زرتشتی ارائه نمی‌کند. از طرف دیگر برخی از پژوهشگران نشان داده‌اند که برای درک بهتر جهان‌بینی دین زرتشتی، این مسائل باید در چارچوب مفاهیم و باورهای خود این دین بررسی شوند و نه بر اساس پیش‌فرض‌هایی که از بیرون بر آن تحمیل شده‌اند (بنگرید به Hintze, 2014: 225-249). بنابراین، به کارگیری این اصطلاحات و طرح چنین داوری‌هایی بدون تعریف مفهومی و توضیح مبنای آنها، می‌تواند موجب تحمیل الگوهای مفهومی بیرونی بر سنت دین زرتشتی و در نتیجه ارائه تصویری نادرست از آن شود.

نقد دیگری که وارد است، تفسیر جنگ خشایارشا با یونان به عنوان جنگی علیه «دئوه‌ها» است (Baum, 2004: 15). باوم برای این تفسیر، که جنگ خشایارشا با یونانیان را دارای ریشه‌ای دینی می‌داند، شاهد یا استدلال مشخصی ارائه نمی‌کند و احتمالاً این دیدگاه متأثر از کتیبه دئوه خشایارشا است. با این حال، این تفسیر با شواهد تاریخی و پژوهش‌های تخصصی این حوزه سازگار نیست. چنانکه مری بویس گفته است، هیچ شاهی از اینکه ایرانیان در بابل یا آکروپولیس آتن، آیین دینی خود را بر ضد ادیان بومی تحمیل کرده باشند، وجود ندارد و دئوه احتمالاً کارکردی داخلی دارد (Boyce, 1983). به علاوه، اینکه جنگ‌های هخامنشیان با یونانیان را باید در چارچوب منازعات سیاسی و ژئوپلیتیکی تحلیل کرد و نه به عنوان جنگ‌های دینی، موضوعی بدیهی در تاریخ هخامنشیان است.

تاریخ مسیحیت و شیرین

پرداختن به تاریخ مسیحیان ایران در این کتاب با توجه به مسیحی بودن شیرین و نقش او در مسایل مسیحی، ضروری به نظر می‌رسد. از طرفی همان‌گونه که در بخش مقدمه بیان شد، نویسنده، در زمینه تاریخ مسیحیت مطالعات فراوانی دارد و در نتیجه در بخش‌هایی از فصل اول و دوم به این موضوع پرداخته و مباحثی را ارائه داده است. اما، در برخی از موارد ادعاهایی را مطرح کرده است که به نظر می‌رسد نیازمند بازنگری هستند. به عنوان نمونه بیان می‌کند: «در شورای ۴۹۹م. اعلام شد که پاتریارخ‌ها و

اسقفان می‌توانند یک بار ازدواج کنند» (Baum, 2004: 11). با این حال، کتاب *شوراهای کلیسای شرق* نشان می‌دهد که موضوع مجوز ازدواج روحانیون کلیسا پیش از آن در قانون سوم شورای ۴۸۶م. آمده است: «از این پس هیچ اسقفی نباید در حوزه حکومت خود یا در کلیسایی که در آن خدمت می‌کند، در مورد منع ازدواج اجبار و فشار اعمال کند زیرا به اندازه کافی از اعمال بد زنا و فحشا که تا کنون درباره رمة‌های ما [مسیحیان کلیسای شرق] گزارش شده، سخن گفته شده است؛ شرارتی که گسترش یافته، به گوش بیگانگان رسیده و باعث شده که همه ملت‌ها ما را مسخره کنند و به ما بخندند» (Das Buch der Synhados, 1900: 69). بنابراین باوم که موضوع مجوز ازدواج روحانیون کلیسا را به شورای ۴۹۹م. نسبت می‌دهد، سیر تاریخی این مسئله را به درستی در نظر نمی‌گیرد.

نویسنده هنگام تحلیل مسئله قتل نعمان، حاکم تابع ساسانیان در حیره به دستور خسرو پرویز، بدون ارائه شاهد مشخصی این موضوع را عامل افزایش نفرت مسیحیان از خسرو می‌داند: «قابل درک است که نفرت مسیحیان از خسرو به خاطر این حادثه افزایش یافت» (Baum 2004: 39). اما، توجه دقیق به تاریخنگاری کلیسای شرق این نظر را تأیید نمی‌کند (Wood, 2013: 176-220). شواهد موجود نشان می‌دهند که ناراحتی مسیحیان نسطوری از خسرو مربوط به تغییر سیاست‌های دینی او در طول جنگ ایران و بیزانس است اما پیش از جنگ و در مراحل آغازین آن حداقل تا سال مرگ سبریشوع در ۶۰۴م.، روابط بسیار مساعدی میان خسرو و جاثلیق کلیسای شرق برقرار بود که می‌توان انعکاس آن را در برخی از گزارش‌های برجامانده دید (قهرمانی، ۱۴۰۰: ۱۴۳-۱۹۶). از سوی دیگر قتل نعمان مربوط به زمانی کوتاه پیش از آغاز جنگ است.^۱ بنابراین، در زمان وقوع این حادثه، مسیحیان شرق هنوز در شرایطی نبودند که بتوان از افزایش نفرت آنان از خسرو در نتیجه قتل نعمان سخن گفت. از این رو، باوم یک داوری تفسیری را در ارتباط با قتل نعمان انجام داده است که با شواهد موجود در تاریخ‌نگاری کلیسای شرق سازگار نیست.

یکی از ادعاهای بحث‌برانگیز دیگر نویسنده این است که در دو سال پایانی حکومت خسرو، زمانی که هراکلیوس حملات موفقیت‌آمیزی علیه او به راه انداخت،

۱. معمولاً سال ۶۰۲م. را برای مرگ او در نظر می‌گیرند. بنگرید به Bosworth, 2000

«مسیحیان در ایران مجبور شدند تا به فرقه مونوفیزیت بپیوندند» (Baum, 2004: 53). باوم برای این ادعا شواهدی از منابع تاریخی یا پژوهش‌های جدید ارائه نمی‌کند. با این حال، برآیند شواهد موجود تصویر متفاوتی از سیاست خسرو پرویز در قبال مسیحیان ایران ارائه می‌دهند: سیاست خسرو پرویز از ۶۰۹م. تا پایان جنگ بدین صورت بود که به مسیحیان دیوفیزیت یا «نسطوری» ایران اجازه انتخاب جاثلیق ندهد چرا که پس از فتوحات گسترده سپاهیان او در سرزمین‌های مسیحی و سیاست او مبنی بر حفظ این سرزمین‌ها، عاقلانه نبود که یک فرقه خاص را بر دیگری ترجیح دهد. این سیاست موجب ناراحتی رهبران مسیحی دیوفیزیت شد که اقتدار سابق را در قلمرو ساسانی از دست داده بودند و بر به وجود آمدن چهره‌ای دوگانه از خسرو در تاریخ‌نگاری کلیسای شرق تأثیر مهمی گذاشت (قهرمانی، ۱۴۰۰: ۲۶۲-۲۶۴). همچنین، در گزارش‌های آنها نیز ادعایی مبنی بر اینکه مجبور به پیوستن به فرقه میافیزیت شده باشند، نیامده است. بنابراین، میان «منع انتخاب جاثلیق» و «اجبار مسیحیان دیوفیزیت به پیوستن به فرقه میافیزیت» تفاوت اساسی وجود دارد و شواهد موجود از چنین اجباری حمایت نمی‌کنند.

تحول تصویر شیرین در سنت‌های مسیحی

تحول تدریجی تصویر شیرین در سنت‌های مختلف و شکل‌گیری روایت عاشقانه او یکی از محورهای اصلی فصل سوم کتاب است و باوم پیوندی میان شخصیت تاریخی و روایات افسانه‌ای درباره شیرین ایجاد می‌کند. او در این بخش مدعی می‌شود که چند قرن پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی، خاطره شیرین به سرعت از میان رفت و نام او به‌ندرت در آثار نویسندگان مسیحی آن دوره دیده می‌شود. برای تأیید این دیدگاه به مجموعه‌ای از منابع یونانی و سریانی و نیز آثار تاریخ‌نگاری کلیسای شرق در سده‌های بعد استناد می‌کند و از محدود بودن اشاره‌ها به شیرین در این منابع، برای نتیجه‌گیری درباره کمرنگ شدن یاد او بهره می‌گیرد (Baum, 2004: 63). با این حال، این شواهد به‌تنهایی برای اثبات ادعای فراموشی تاریخی شیرین کافی نیستند و تحلیل آنها نیاز به توجه به ماهیت سنت‌های تاریخ‌نگاری مختلف است.

تاریخ‌نگاری بیزانسی از همان دوره‌های هم‌زمان با حیات شیرین نیز تمرکز گسترده‌ای بر او نداشته است. این امر لزوماً نشانه «فراموشی» نیست، بلکه می‌تواند نتیجه تفاوت در ماهیت، اهداف و کارکرد منابع باشد. ماهیت بخشی از این آثار، تاریخ

کلیسایی است و بخشی دیگر بر تاریخ سیاسی امپراتوری بیزانس تمرکز دارند و در هیچ‌یک از این دو سنت، ارائه گزارش‌های مفصل از شخصیت‌های مرتبط با دربار ساسانی، از جمله شیرین، ضرورت ساختاری نداشته‌است مگر آنکه آن شخص ارتباط زیادی با سیاست‌های بیزانس پیدا کند. برای نمونه، در منابع هم‌عصر با شیرین مانند *تاریخ اوآگریوس و تاریخ تنوفیلاکت سیموکاتا*، تنها اشاراتی محدود، از جمله گزارش نذر خسرو برای بارداری شیرین در مقبره سرگیوس، دیده می‌شود که کاملاً در چارچوب روایت‌های کلیسایی یا سیاسی قابل فهم است (Theophylact Simocatta, 1986: 151; Evagrius, 2000: 312-314).

این نکته در مورد سنت تاریخ‌نگاری سریانی نیز صادق است. آثار نویسندگان این سنت‌ها را نمی‌توان در قالبی یکدست از نظر موضوع و رویکرد قرارداد زیرا بر حوزه‌های مختلف متمرکز بوده‌اند. از این رو، عدم پرداخت گسترده به شخصیت‌هایی مانند شیرین الزاماً به معنای فقدان آگاهی یا فراموشی او نیست، همان‌گونه که برخی از این نویسندگان، درباره خسرو پرویز نیز سخن نگفته‌اند. نکته مهم‌تر آن که بخش قابل توجهی از آثار تاریخ‌نگاری سریانی از میان رفته و آنچه امروز در اختیار داریم، اغلب از طریق تعدادی اثر سریانی و به‌ویژه رویدادنامه‌های عربی مسیحی، حفظ شده‌است. در این میان، برخی از این متون متأخر همچنان حاوی اشاره‌هایی به شیرین هستند. باوم در این زمینه به *رویدادنامه سيعرت* استناد می‌کند اما برای اثبات نظر خود، گزارش‌های آن را درباره شیرین کم اهمیت جلوه می‌دهد (Baum, 2004: 63) در حالی که این اثر که احتمالاً در سده دهم میلادی تدوین شده‌است (Wood, 2013: 3)، یکی از غنی‌ترین منابع باقی‌مانده کلیسای شرق در انتقال اطلاعات مربوط به دوره ساسانی به شمار می‌رود (Ibid) و اطلاعات منحصر به فردی نیز درباره شیرین دارد.^۱ بنابراین، این اطلاعات در کنار توجه به محدود بودن تعداد منابع باقی‌مانده و پراکندگی آنها نشان می‌دهد که بر خلاف ادعای باوم، شخصیت شیرین در سنت تاریخ‌نگاری کلیسای شرق تا چند قرن پس از سقوط ساسانیان از میان نرفته بود و نمی‌توان از «فراموشی» او در این سنت سخن گفت.

۱. به عنوان نمونه بنگرید به Chronicle of Seert, 1919: IV, 482

افزون بر این، استفاده باوم از نمونه‌های متأخر از سده چهاردهم میلادی به بعد، برای نتیجه‌گیری درباره فراموشی روایات مربوط به شیرین در تاریخ‌نگاری کلیسای شرق، نیازمند احتیاط بیشتری است زیرا این موضوع را نمی‌توان بدون توجه به بستر کلی تاریخ‌نگاری کلیسای شرق بررسی کرد. در این زمینه، ویلمشورست در اثر شناخته‌شده خود که به تحولات کلیسای شرق از ۱۳۱۸ تا ۱۹۱۳ میلادی می‌پردازد، نشان می‌دهد که چگونه دگرگونی‌های سیاسی منطقه‌ای و جهانی بعد از سده چهاردهم، به تدریج به تضعیف ساختارهای نهادی و کاهش گستره جغرافیایی کلیسای شرق انجامید. همچنین انشقاق داخلی کلیسای شرق در سده شانزدهم میلادی و جدا شدن بخشی از سلسله‌مراتب آن، که بعدها به شکل‌گیری کلیسای کلدانی کاتولیک انجامید، یکی از عوامل مهم در این روند بلندمدت به شمار می‌آید (Wilmshurst, 2000:16-37). این تحولات بر سنت تاریخ‌نگاری کلیسای شرق تأثیر مهمی گذاشت و به کاهش تولید آثار تاریخی انجامید به گونه‌ای که در برخی مقاطع، از جمله سده پانزدهم میلادی، حتی گزارش‌های مربوط به تاریخ داخلی کلیسا نیز محدود و پراکنده است (Ibid: 19). بنابراین، ذکر نکردن شخصیت شیرین را نمی‌توان به «فراموشی» او در سنت تاریخ‌نگاری کلیسای شرق تقلیل داد بلکه باید آن را در چارچوب افول کلی تولید تاریخ‌نگاری از سده چهاردهم میلادی به بعد و تغییر کارکرد آن در نظر گرفت. بنابراین به نظر می‌رسد تحلیل باوم از تحول تصویر شیرین در سنت‌های مسیحی، بیشتر بر گزینش محدود و تفسیر خطی شواهد تکیه دارد و از فرایندهای پیچیده انتقال و بازتولید گزارش‌های تاریخی و به طور کلی از مسئله تاریخ-نگاری غفلت می‌کند.

تاریخ سیاسی

تاریخ سیاسی، یکی از حوزه‌هایی است که نویسندگان تحلیل‌های بحث‌برانگیزی درباره آن ارائه داده‌است از جمله در بخش مربوط به شورش بهرام چوبین، نویسنده می‌کوشد پیشینه بحران را توضیح دهد اما بازسازی رویدادها دقیق و نظام‌مند نیست. برای نمونه، نویسنده علت ناخشنودی بزرگان از هرمزد چهارم را توجه او به مسیحیان و دیگر اقلیت‌های دینی می‌داند (Baum, 2004: 21). در روایت طبری و *رویدادنامه عربی-مسیحی* سیعرت که به نظر می‌رسد در این مورد از ترجمه عربی خود*ای نامگ* استفاده کرده‌است (و جنبه مسیحی

روایت را با ایجاد تغییراتی پررنگ‌تر کرده‌است)، روایتی درباره شکایت موبدان زرتشتی از هرمزد از توجهش به مسیحیان و اقلیت‌های دیگر و پاسخ جالب او به آنها دارند (بنگرید به قهرمانی، ۱۴۰۰: ۱۰۰-۱۰۱؛ Wood, 2016: 407-422؛ Payne, 2015: 166)؛ اما، برآیند گزارش‌های منابع نشان می‌دهد که محور اصلی مشکلات، سخت‌گیری هرمزد نسبت به بزرگان و تلاش جدی او برای کاهش دادن قدرت آنها بوده‌است که در نهایت به سقوط او انجامید (Shapur-Shahbazi, 2004). بنابراین تقلیل یک بحران پیچیده سیاسی به حمایت از اقلیت‌های دینی، نوعی ساده‌سازی مسئله به شمار می‌آید.

نویسنده، بخش قابل توجهی از فصل دوم را به اتحاد و سپس دشمنی و جنگ‌های خسرو با امپراتوری روم شرقی اختصاص داده‌است اما کمک‌خواهی خسرو از روم را بدون آنکه منابع تاریخی چنین ادعایی داشته باشند، به گونه‌ای تفسیر کرده که گویی شاه ساسانی در چارچوب جهان‌بینی بیزانسی در موقعیتی پایین‌تر از امپراتور قرار داشته و این رخداد فرصتی برای امپراتوری بیزانس بوده تا او را در ساختار خود جذب کند. او مدعی می‌شود که احتمالاً خسرو نیز با آگاهی از این جهان‌بینی از فرصت استفاده کرد تا از کمک رومیان بهره‌مند شود (Baum, 2004: 24)؛ حال آنکه شواهد متعدد نشان می‌دهند که شاهنشاهی ساسانی و روم شرقی یکدیگر را حتی در طول این بحران قدرت‌هایی هم‌تراز تلقی می‌کردند و روابط دیپلماتیک آن‌ها مبتنی بر موازنه سیاسی بود. در نامه‌ای معاصر با آن روزگار، منسوب به خسرو خطاب به امپراتور ماوریکیوس درباره تقاضای کمک از او که در تاریخ *تئوفیلاکت سیموکاتا* ضبط شده‌است، خسرو، خود را پایین‌تر از امپراتور بیزانس نشان نمی‌دهد: «خداوند چنین مقرر داشت که سراسر جهان از همان آغاز با دو چشم روشن گردد؛ یکی نیرومندترین پادشاهی رومی‌ها و دیگری خردمندانه‌ترین عصای فرمانروایی دولت ایران. زیرا با این بزرگ‌ترین قدرت‌ها، قبایل نافرمان و جنگجو پراکنده گشته‌اند، و راه بشر به طور پیوسته تنظیم و هدایت شده‌است» (Theophylact Simocatta, 1986: 117).

بنابراین در اینجا در گزارش یک مورخ بیزانسی هم‌عصر با خسرو پرویز که مهم‌ترین منبع تاریخی باقی‌مانده برای دوره حکومت ماوریکیوس است (ر. ک. Whitby, 1988)، این دو حکومت هم‌تراز با یکدیگر در نظر گرفته شده‌اند. هم‌ترازی دو حکومت ساسانی و روم در پژوهش‌های مدرن نیز آمده‌است چنانکه متیو کانپا با در نظر داشتن همین موضوع و با الهام گرفتن از یکی از عبارات بالا، اصطلاح دو چشم کره زمین را برای کتاب خود برگزیده و درباره این موضوع بحث کرده‌است (Canepa 2009: 122-153).

نویسنده، در بخش دیگری مدعی می‌شود که پس از فتح ایران به دست عرب‌ها، ایرانیان تا زمان محمود غزنوی نتوانستند بار دیگر به قدرت سیاسی دست یابند و محمود به خلیفه بغداد اجازه حضور معنوی داده‌است (Baum, 2004: 65-66). این گزاره آشکارا از نظر تاریخی نادرست است زیرا پیش از غزنویان، سلسله‌های ایرانی نیرومندی در بخش‌های مختلف ایران شکل گرفته بودند؛ آل‌بویه بغداد را فتح کردند و قدرت سیاسی خلافت را به دست گرفتند. منابع تاریخی این موضوع را تایید می‌کنند. بنابراین، ادعای باوم هم درباره فقدان قدرت سیاسی ایرانیان تا دوره غزنویان و هم درباره میزان اقتدار سیاسی خلیفه در برابر حکومت‌های ایرانی، با تحولات سیاسی ایران و خلافت عباسی در سده‌های سوم و چهارم هجری سازگار نیست.

ادبیات فارسی

یکی از بخش‌های مهم کتاب، مطالبی است که نویسنده در فصل سوم درباره شیرین در ادبیات، آورده‌است و همان‌گونه که اشاره شد، ساختار این فصل در مقایسه با فصول دیگر کتاب مناسب‌تر است. نویسنده در این بخش بیشتر بر سیر تحول روایت شیرین در ادبیات متمرکز بوده و تلاش داشته‌است تا ردپای افسانه‌های عاشقانه مربوط به شیرین را در آثار ادبی بیابد؛ در مجموع می‌توان گفت که گزارش خلاصه و مفیدی ارائه داده‌است که البته می‌توانست مفصل‌تر و تحلیلی‌تر باشد. این گزارش به ویژه برای پژوهشگران ناآشنا با زبان فارسی که اطلاعات محدودی از موضوع دارند، مفید به نظر می‌رسد.

پژوهش‌های ادبی تخصصی‌تر بسیاری درباره خسرو و شیرین نظامی و سایر منظومه‌های عاشقانه مربوط به آن دو در زبان فارسی انجام شده‌است^۱ که در مقایسه با آنها، این فصل برای خواننده متخصص فارسی زبان چندان پربار نیست. همچنین از نحوه

۱. به عنوان چند نمونه از میان پژوهش‌های بسیار ادبی بنگرید به متینی، ۱۳۷۱: ۵۱۲-۵۲۷؛ مزدپور، ۱۳۷۱: ۴۰۹-۴۲۹؛ خزانه‌دارلو و سلطانی، ۱۳۹۱: ۲۹-۴۹؛ دهقانان و فراشاهی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۷۳-۹۰؛ حسام‌پور و امیری، ۱۳۹۶: ۹-۲۹. دو پژوهش زیر نیز درباره تبلور داستان شیرین در آثار هنری هستند: کنگرانی و نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۱۵-۲۲؛ اتحادمحکم و نامورمطلق، ۱۴۰۳: ۱-۲۳.

ارائه اطلاعات، ارجاعات و تفاوت زمینه پژوهشی نویسنده به نظر می‌رسد که او تخصصی در زمینه ادبیات فارسی نداشته و این مسئله بر کیفیت محتوای این فصل نیز بی‌تأثیر نبوده است. همچنین گزارش‌های نویسنده در بیشتر موارد، بدون ارجاع هستند و خواننده نمی‌تواند به روشنی دریابد که این اطلاعات بر پایه چه منابع و شواهدی ارائه شده‌اند.

شاهنامه فردوسی، یکی از منابع مهم است که نویسنده در بخش‌هایی از کتاب گزارش‌هایی از آن نقل می‌کند و بخش کوتاهی را نیز به آن اختصاص داده است؛ بخشی که بیشتر اطلاعات ارائه شده در آن درباره شاهنامه نیست (Baum, 2004: 66-69). در مجموع، از رویکرد او به شاهنامه، شناخت عمیقی از دیدگاه‌های مختلف درباره منابع آن و شیوه شکل‌گیری و تدوین این اثر منعکس نمی‌شود. این مسئله زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که نویسنده قصد دارد با بررسی منابعی مانند شاهنامه میان شخصیت تاریخی و افسانه‌ای شیرین پیوند برقرار کند در حالی که دستیابی به چنین هدفی بدون آشنایی کافی با تاریخ‌نگاری و سنت ادبی ایران دشوار است. به عنوان نمونه، نویسنده بدون ارائه شواهدی، مدعی می‌شود که «فردوسی گاه و بیگاه در دربار محمود غزنوی زندگی می‌کرده است» (Ibid: 66)؛ این مطلب بدون ارجاع نقل شده است که نشان‌دهنده عدم توجه کافی به تاریخ و منابع تاریخی و ادبی آن دوره است. علاوه بر آن، نویسنده در خلال معرفی شعری از عمادالدین فقیه کرمانی، اشاره می‌کند که «کرمان در کردستان» واقع شده است (Ibid: 79) که یک نمونه خطای جغرافیایی آشکار است و دقت علمی متن را زیر سؤال می‌برد.

نتیجه‌گیری

بررسی کتاب شیرین، ملکه مسیحی، اسطوره عشق نشان داد که این اثر تلاشی برای مطالعه شخصیت شیرین از خلال منابع تاریخی و بررسی چگونگی تبدیل او به شخصیتی افسانه‌ای در ادبیات فارسی است. از جنبه‌های قابل توجه اثر این است که باوم در بخش‌های مختلف کتاب از منابع متنوعی استفاده کرده و توانسته است مجموعه‌ای از روایت‌ها و اطلاعات مربوط به شیرین را گردآوری کند. با این حال، بررسی کتاب نشان داد که این تلاش با کاستی‌های بسیاری نیز همراه است.

یافته‌ها، در پاسخ به پرسش نخست پژوهش، نشان می‌دهند که کتاب از نظر ساختاری، با وجود داشتن مسیر کلی مشخص، انسجام مناسبی میان فصل‌ها و زیرعنوان‌ها ندارد و در سازمان‌دهی برخی مباحث و حفظ تمرکز موضوعی فصل‌ها ایرادات مهمی دارد. در برخی فصل‌ها، مطالبی آمده‌است که با موضوع اصلی فصل ارتباط مستقیمی ندارند و در برخی موارد نیز میان عنوان و محتوای بخش‌ها تناسب کامل دیده نمی‌شود. از طرف دیگر، نبود بخش نتیجه‌گیری نیز مانع از جمع‌بندی روشن مباحث شده‌است. از نظر روش شناختی، بی‌توجهی به بسیاری از پژوهش‌های پیشین و روش ارجاع‌دهی غیراستاندارد، به‌ویژه در گزارش برخی منابع تاریخی، منجر به ایجاد اشتباهاتی شده و هم‌امکان ارزیابی دقیق مسیر استدلال نویسنده را محدود کرده‌است. از نظر محتوایی نیز بررسی نمونه‌های مختلف نشان داد که در مواردی گزارش منابع کهن به درستی نقل نشده، برخی ادعاهای تاریخی و دینی بدون پشتوانه کافی مطرح شده و برخی تحلیل‌ها با شواهد موجود سازگاری ندارند. این کاستی‌ها تنها به مباحث مربوط به شیرین محدود نیستند و در بحث‌های مربوط به دین زرتشتی، تاریخ مسیحیت در ایران، تاریخ سیاسی دوره ساسانی و ادبیات فارسی نیز دیده می‌شوند.

بررسی کتاب، در پاسخ به پرسش دوم، نشان می‌دهد که باوم با استفاده از منابع متنوع، به‌ویژه منابع مسیحی، امکان ترسیم تصویری کلی از جایگاه تاریخی شیرین و دنبال کردن برخی مراحل تحول تصویر او در روایت‌های بعدی را فراهم کرده‌است. اما نقدهایی بر آن وارد است از جمله عدم توجه باوم به تاریخ‌نگاری و ماهیت منابع مورد استفاده، باعث شده‌است که کتاب در دستیابی کامل به هدف خود موفق نباشد. همچنین باوم نه تنها تصویر عمیق و دقیقی از شرایط تاریخی ایران در دوره خسرو پرویز و نقش و جایگاه سیاسی شیرین در دربار او ارائه نمی‌دهد بلکه در بررسی شرایط تاریخی و منابع دوران اسلامی نیز با کاستی‌هایی مواجه‌است. در مجموع، ارزش اصلی کتاب را می‌توان در گردآوری و کنار هم قراردادن روایت‌های پراکنده و توجه به تحول تصویر شیرین در سنت‌های مختلف دانست؛ اما دستیابی به نتایجی دقیق‌تر در این زمینه، نیازمند بررسی عمیق‌تر منابع، توجه بیشتر به پژوهش‌های تخصصی و ارزیابی انتقادی روایت‌هاست.

فهرست منابع

- اتحاد محکم، سحر و نامور مطلق. بهمن (۱۴۰۳). «تجلی بصری پیرزن حاجب در نگاره‌های خسرو و شیرین دوره قاجار»، *مطالعات ایرانی*، شماره ۴۵، ۱-۲۳.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد (۱۳۸۶). *اسطوره زندگی زرتشت*، چاپ هفتم، تهران: چشمه.
- باوم، ویلهلم (۱۴۰۳). شیرین، ملکه مسیحی، *اسطوره عشق*، ترجمه مهناز بابایی، تهران: مروارید.
- حسام‌پور، سعید و لیلا امیری (۱۳۹۶). «نمادینگی و دیگرسازی شب‌دیز و گلگون در خسرو و شیرین نظامی»، *پژوهش‌های ادبی*، شماره ۵۸، ۹-۲۹.
- خزانه‌دارلو، محمدعلی و بهروز سلطانی (۱۳۹۱). «مقایسه شیرین و خسرو روح الامین شهرستانی اصفهانی با خسرو و شیرین نظامی»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۲۵، ۲۹-۴۹.
- دهقانیان، جواد و یاسر فراشاهی‌نژاد (۱۳۹۴). «واکاوی شخصیت فرهاد در داستان خسرو و شیرین نظامی»، *شعرپژوهی (بوستان ادب)*، شماره ۲۴، ۷۳-۹۰.
- رویدادنامه سریانی موسوم به *رویدادنامه خوزستان*، روایتی از آخرین سالهای پادشاهی ساسانی (۱۳۹۵). ترجمه و تعلیقات خداد رضاخانی و سجاد امیری باوندپور، تهران: سینا.
- طبری، محمد ابن جریر (۱۹۶۷ م.). *تاریخ الطبری، تاریخ الامم والملوک*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، جلد دوم، بیروت: روائع التراث العربی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*، دفترهای هفتم و هشتم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- قاسمی‌پور، قدرت (۱۴۰۰). «شیرین، شه بانویی در خوزستان و میان رودان یا شاه دختری در ارمنستان؟ (با نگاهی به تاریخ نگاری های ایرانی، سریانی، ارمنی و رومی)»، *زبان و ادب فارسی*، شماره ۷۴، ۹۷-۱۲۲.
- قهرمانی، جمشید (۱۴۰۰). *مسیحیان در روزگار خسرو پرویز*، تهران: فروهر.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۵). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- کنگرانی، منیژه و بهمن نامور مطلق (۱۳۹۰). «شیرین در گفتمان اسطوره ای معاصر و بازنمود آن در هنرهای نمایشی»، *هنرهای نمایشی و موسیقی*، شماره ۴۲، ۱۴-۲۲.
- متینی، جلال (۱۳۷۱). «خسرو و شیرین»، *ایران‌شناسی*، شماره ۱۷، ۵۱۲-۵۲۷.
- مزدپور، کتایون (۱۳۷۱). «خسرو و شیرین در دو روایت»، *فرهنگ*، شماره ۱۰، ۴۰۹-۴۲۹.
- Azar, A.E. and M. Najafi (2015). "An Investigation of Nezami's Works Translated in the West (France, England, and Germany)", *European Online Journal of Natural and Social Sciences*, Vol. 4, No. 2, 260-272.
- Baum, W. (1999). *Die Verwandlungen des Mythos vom Reich des Priesterkönigs Johannes: Rom, Byzanz und die Christen des Orients im Mittelalter*, Klagenfurt: Kitab Verlag.
- Baum, W. (2001). *Äthiopien und der Westen im Mittelalter: Die Selbstbehauptung der christlichen Kultur am oberen Nil zwischen dem islamischen Orient und dem europäischen Kolonialismus*, Klagenfurt: Kitab Verlag.

- Baum, W. (2004). *Shirin: Christian, Queen, Myth of Love, a Woman of Late Antiquity, Historical Reality and Literary Effect*, Gorgias Press.
- Baum, W. and D. W. Winkler (2003). *The Church of the East, A Concise History*, Routledge Curzon.
- BBKL (2007). "Baum, Wilhelm," *Biographisch-Bibliographisches Kirchenlexikon*, Bd. XXVIII, Sp. 1–6.
- Bosworth, C. E. (2000). "Lakhmids," *Encyclopaedia Iranica*, <https://www.iranicaonline.org/articles/lakhmids/>.
- Boyce, M. (1975). *A History of Zoroastrianism*, vol. 1, Leiden: Brill.
- Boyce, M. (1983). "Achaemenid Religion", *Encyclopaedia Iranica*, <https://www.iranicaonline.org/articles/achaemenid-religion/>.
- Canepa, M. P. (2009). *The two Eyes of the Earth, Art and Ritual of kingship between Rome and Sasanian Iran*, University of California Press.
- Chronicle of Seert (1919). *Histoire Nestorienne Inédite: Chronique de Séert*, IV, ed. and tr. A. Scher, Paris: Patrologia Orientalis.
- Chronicon Paschale (2007). Translation with Introduction and Notes by Michael and Mary Whitby, Second Impression, Liverpool: Liverpool University Press.
- Das Buch der Synhados: oder, Synodicon Orientale (1900). ed and tr O. Braun, Philo Press.
- Evagrius Scholasticus (2000). *The Ecclesiastical history of Evagrius scholasticus*, tr. Michael Whitby, Liverpool: Liverpool university press.
- Frend, W. H. C. (1972). *The Rise of Monophysite Movement*, Cambridge University Press.
- Gershevitch, I. (1995). "Approaches to Zoroaster's Gathas", *Iran*, vol. 33, 1-29.
- Gnoli, Gh. (1993). "Conversion i. Of Iranians to the Zoroastrian faith", *Encyclopaedia Iranica*, <https://www.iranicaonline.org/articles/conversion-i>.
- Gnoli, Gh. (1995). "Once more Zoroaster's time a Manichaean dating", *East and West*, vol. 45, no. 1/4, 313-319.
- Gnoli, Gh. (2004). "Agathias and the date of Zoroaster", *East and West*, vol. 54, no. 1/4, 55-62.
- Hintze, A. (2014). "Monotheism the Zoroastrian Way", *Journal of the Royal Asiatic Society*, Third Series 24, no. 2, 225-249.
- Hutter, M. (1998). "Shirin, Nestorianer und Monophysiten: Königliche Kirchenpolitik im Späten Sasanidenreich", ed. René Lavenant, *Symposium Syriacum VII*, Rome: Pontificium Institutum Orientalium Studiorum, pp. 373–386.
- Kingsley, P. (1990). "The Greek origin of the sixth-century dating of Zoroaster", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 53, no. 2, 245-265.
- Malandra, W. W. (2009). "Zoroaster ii. General survey, *Encyclopaedia Iranica*, <https://www.iranicaonline.org/articles/Zoroaster-ii-general-survey/>.
- Nezami Ganjavi (2024). *Khosrow and Shirin*, translated by D. Davis, Penguin Classics.
- Nöldeke, T. (1879). *Geschichte der Perser Und Araber zur Zeitder Sasaniden: aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt und mit ausführlichen Erläuterungen und Ergänzungen versehen*, Leiden: Brill.
- Payne, R. E. (2015). *A State of Mixture, Christians, Zoroastrians, and Iranian Political Culture in Late Antiquity*, University of California Press.

- Shapur-Shahbazi, A. (1977). "The traditional date of Zoroaster explained", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, vol. 40, no.1, 25-35.
- Shapur-Shahbazi, A. (2002). "Recent Speculations on the "Traditional Date of Zoroaster"", *Studia Iranica XXXI*, 7-45.
- Shapur-Shahbazi, A. (2004). "Hormozd IV," *Encyclopaedia Iranica*, <https://www.iranicaonline.org/articles/hormozd-iv/>.
- Strategos, Antiochus (1910). "Account of the Sack of Jerusalem in A. D. 614", tr. F. C. Conybeare, *The English Historical Review*, 25, pp. 502-517.
- Theophylact Simocatta (1986). *The History of Theophylact Simocatta*, translated by Michael and Mary Whitby, Oxford and New York: Oxford University press.
- Whitby, M. (1988). *The Emperor Maurice and His Historian: Theophylact Simocatta on Persian and Balkan Warfare*, Clarendon Press.
- Wilmshurst, D. (2000). *The ecclesiastical organisation of the Church of the East, 1318–1913*, Peeters Publishers.
- Wood, Ph. (2013). *The Chronicle of Seert: Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq*, Oxford University Press.
- Wood, Ph. (2016). "The Christian Reception of the *Xwadāy-Nāmag*: Hormizd IV, Khusrau II and their Successors", *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 26, pp. 407-422.